

# استالین به دنبال مرگ من است



لئون تروتسکی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

## فهرست

استالین به دنبال مرگ من است

شب حمله

«اشتباه» استالین

عملیات آمادگی «گ. پ. او.»

مدرک تکمیلی

۲۷ مه، چرخشی در تحقیقات

تنوری «حمله به خود»

عکس العمل مطبوعات

«ال پوپولار» و حمله‌ی ۲۴ مه

«ال ناسیونال»

نگهبانان من

اعضای اخراجی حزب کمونیست [شوروی]

یک سوء قصد دیگر قطعی است

مترجم: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۷

## استالین به دنبال مرگ من است

مقاله‌ی زیر که اکنون برای اولین بار منتشر شده است، توسط تروتسکی دو هفته بعد از سوءقصد به جان او در روز ۲۴ مه ۱۹۴۰ نوشته شد. همان طوری که در مقاله آمده، سازمان جاسوسی «گ.پ.او.» استالین توانسته بود که با فشار قوی بر روی پلیس مکزیک، تحقیقات آن‌ها را علیه «گ.پ.او.» در باره‌ی سوءقصد به جان تروتسکی منحرف سازد. مدت کوتاهی بعد از نوشتن این مقاله، تحقیقات پلیس مجدداً به سوی صحیحی به جریان افتاد. مطبوعات ما در آن مقطع، نحوه‌ی دستگیری «دیوید سرانو»، «دیوید آلفارو سیکویروس» و جمعی دیگر از استالینیست‌ها را توسط پلیس با تمام جزئیات منتشر کرد: به این معنا که بعضی از این افراد چگونه به همدستی خود [در این حمله] اعتراف کردند و اینکه چگونه مسئولیت این جرم به عهده‌ی دستگاه جنایتکار استالین به اثبات می‌رسد.

بنا به دلایلی که تنها بر مقامات مکزیک روشن است، آن‌ها هنوز پرونده‌ی این باند از «گ.پ.او.» را تکمیل نکرده‌اند. طبق قانون مکزیک، قاضی مربوطه موظف است که طی یک سال تحقیقات خود را تکمیل و حکم خود را صادر نماید. با وجود اینکه «سیکویروس» در دست داشتن در حمله به خانه تروتسکی اعتراف کرده بود، اما او و «گ.پ.او.» قضاتی را یافتند که او را بر پایه‌ی اینکه قصدش کشتن تروتسکی نبوده، از بند آزاد سازند! بقیه هنوز در زندان هستند. تأخیری از اینگونه متوجه پرونده «فرانک جکسون» آدمکش «گ.پ.او.» که موفق شد تا ضربه‌ی آخر را در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ [بر تروتسکی] وارد نماید، نیز می‌باشد.

مقاله‌ی تروتسکی شامل شرح حال او در باره‌ی سوء قصد ۲۴ مه به جان او و رویدادهای دو هفته بعد از آن است. تروتسکی مقاله‌ی دیگری در مورد این سوء قصد نوشت به نام «کمینترن و گ. پ. او.» که در نوامبر ۱۹۴۰ به وسیله‌ی «بین الملل چهارم» منتشر گردید. - ناشر

## شب حمله

حمله در سحرگاه انجام شد، حدود ساعت ۴ صبح. من به دلیل روز سختی که از پُرکاری داشتم، قرص خواب خورده و در خواب عمیقی فرو رفته بودم. با صدای شلیک اسلحه بیدار شدم ولی کاملاً گیج بودم. اول تصور کردم که جشن یک روز ملی است و بیرون در خانه‌ی ما آتش بازی می‌کنند. اما صدای انفجار خیلی نزدیک‌تر به گوش می‌رسید؛ توی همین چهاردیواری اطاق و بالای سر و پهلوی من بود. بوی دود آزاردهنده‌ی اسلحه شدیدتر شده و [به داخل اطاق] بیش‌تر و بیش‌تر نفوذ می‌کرد. واضح بود که هر آنچه که ما تا آن موقع انتظارش را داشتیم، در حال رخ دادن بود. پاسگاه پلیس در آن طرف دیوارها کجا است؟ گارد نگهبان در داخل بودند؟ آیا دست‌وپای آنان را بسته‌اند؟ آن‌ها را ربوده‌اند؟ کشته‌اند؟ همسر من نقداً از جای خود پریده بود. تیراندازی استمرار داشت. همسر من بعداً به من گفت که او مرا یاری داد و با زور مرا بین تخت و دیوار جا داد. این حرف او کاملاً درست است. او خود را بالای سر من قرار داده و با کمک دیوار مرا پوشش داده بود به طوری که من دیده نمی‌شدم. من نیز با اشاره و بی صدا به او می‌گفتم که کف زمین دراز بکشد. تیراندازی همه جانبه بود و نمی‌شد فهمید که دقیقاً از کدام سمت می‌آمد. همسر من بعد گفت که بعضی مواقع می‌توانست به وضوح سمت

شلیک را حس کند: نتیجتاً شلیک همین جا در اطاق انجام می‌شد، در حالی که ما نمی‌توانستیم کسی را ببینیم. برداشت من این بود که چیزی حدود دویست بار تیراندازی شد که صد بار آن همین جا نزد ما انجام گرفت. شیشه‌ها خرد و گچ دیوارها همه جا پراکنده می‌شد. کمی بعد من متوجه شدم که پای راست من در دو محل کمی زخمی شده بود.

با کم شدن صدای تیراندازی ما صدای نوه امان را شنیدیم که داد می‌زد: «پدربزرگ!» صدای آن بچه در تاریکی شب و به همراه صدای مسلسل، غمگین‌ترین خاطره آن شب است. کودک، بعد از اولین صدای تیر، طبق نشانه‌های باقیمانده بر در و دیوار، تشک خود را به طور اریب بریده بر روی زمین می‌اندازد و خود را در آن پنهان می‌نماید. یکی از ضاربین، ظاهراً با عجله به تشک تیراندازی می‌کند به طوری که تیر به داخل تشک رفته به شصت پای نوهی من اصابت کرده و از تشک خارج شده، به زمین فرو می‌رود. ضاربین دو بمب آتشزا پرتاب کرده و اطاق نوهی من را ترک می‌کنند. نوهی من در حالی که با گریه داد می‌زد «پدربزرگ!»، دنبال آن‌ها تا حیات دوید و به دنبال خود رد پای خون آلودی به جا گذاشت و در حالی که ضاربین هنوز تیراندازی می‌کردند، خود را به اطاق یکی از نگهبانان محافظ [ما] رساند.

بر اثر صدای گریه‌ی نوه امان، همسر من خود را به اطاق خالی او رساند. داخل اطاق، کف اطاق، در و کمد در آتش می‌سوخت. من به همسرم گفتم «آن‌ها "سِوا" را دزدیده‌اند». این دردناک‌ترین لحظه‌ی کل ماجرا بود. صدای تیراندازی در این لحظات از داخل خانه به دیوارهای خارج خانه رسیده بود. تروریست‌ها ظاهراً داشتند رد پای خود را تخریب می‌کردند. همسر من با کمک

یک قالیچه با عجله شروع به خاموش کردن آتش کرد. هفته‌ها بعد از آن او نیاز به معالجه سوختگی‌هایش را داشت.

دو نفر از گاردهای نگهبان ما، «آتو» و «چارلز» که به علت رگبار مسلسل از ما دور شده بودند، به نزد ما آمدند. آن‌ها تأیید کردن که ضاربین خانه را ترک کرده بودند، زیرا در حیات کسی را ندیده بودند. گاردی که آن شب نگهداری داشت، «رابرت شلدون هارت» ناپدید شده بود. هر دو وسایل نقلیه‌ی ما نیز ناپدید شده بود. چرا اداره‌ی پلیس محل سکونت ما سکوت کرده بود؟ ضاربین ضمن فریاد «زنده باد آلمان!» دست و پای مأموران پلیس را بسته بودند.

من و همسر من روز بعد مطمئن شدیم که ضاربین فقط از توی حیات و از طریق پنجره‌ها و درها به داخل تیراندازی کرده و داخل اتاق خواب ما نشده بودند. اما تحقیقات بی‌شک نشان داد که مسیر هشت گلوله‌ای که به دیوار پشت سر تختخواب‌ها در هر دو اتاق خواب خورده بود و اثر آن‌ها بر تشک‌ها و نیز رد مسیر گلوله‌ها در کف اتاق ثابت می‌کرد که تیراندازی از داخل انجام شده بود. پوکه‌های خالی فشنگ‌ها کف اتاق و امضای دو گوشه یک پتو دلیل بر اثبات این بود [که آن‌ها وارد اتاق‌ها شده بودند].

ضاربین کی وارد اتاق خواب ما شده بودند؟ آیا در بخش اول عملیات تروریستی، زمانی که ما هنوز در خواب بودیم وارد اتاق‌ها شده بودند؟ یا برعکس، زمانی که ما بر روی زمین پهن شده بودیم؟ من تمایل به حالت دوم است. از آنجایی که ضاربین با شلیک گلوله به پنجره‌ها و درها و نیز چندین شلیک به طرف تشک‌ها انجام داده بودند، به اندازه‌ای سروصدا بلند بود که صدای گریه و ناله را نمی‌شنیدند و تصور می‌کردند که مأموریت خود را با

موفقیت به پایان رسانده بودند. شاید حتی یکی از آن‌ها برای اطمینان خاطر و آخرین بار به تمام اطاق‌ها سر زده بود. احتمالاً ملاقه‌ها و بالش‌ها هنوز جای بدن انسان را بر خود داشتند. ساعت چهار صبح در تاریکی کامل، من و همسرم بر روی زمین در سکوت کامل و بی‌حرکت قرار گرفته بودیم. تروریستی که وارد اطاق خواب ما شده بود تا از مرگ ما مطمئن گردد، احتمالاً چند تیری نیز به تخت ما شلیک کرد تا «با خاطر جمعی و وجدان راحت» خانه را ترک کند.

در اینجا بسیار رنج‌آور است تا به تجزیه و تحلیل برداشت‌های غلط و یا مغرضانه بر پایه‌ی تئوری «حمله به خود» پرداخت. مطبوعات مدعی شدند که من و همسرم آن شب در اطاق خوابمان نبودیم. ارگان «ال پوپولار» (ارگان «تولدانو» استالینیست) گفت‌مانی داشت در باره‌ی «تضادهای» بیانات من: در برخی گزارشات گویا من به گوشه اطاق خواب خزیده بودم و در برخی دیگر من کف اطاق افتاده بودم و از این قبیل. در تمام این خبرها یک کلمه از حقیقت وجود ندارد. تمام اطاق‌های خانه‌ی ما در شب هنگام تحت کنترل افراد مشخصی قرار دارد، به جز کتابخانه، اطاق غذاخوری و اطاق کار من. ضاربین اما دقیقاً از همین اطاق‌ها عبور کرده و ما را نیافتند. ما جایی که همیشه می‌خوابیدیم، خوابیده بودیم، یعنی اطاق خوابمان. همانگونه که پیش‌تر آمد، من خود را کف زمین به گوشه‌ی اطاق پرتاب کردم و به همسرم پیوستم.

ما چطور جان سالم بدر بردیم؟ واضح است که به شکرانه یک شانس خوب. تخت‌های خواب زیر آتش مسلسل‌ها بود. شاید ضاربین از این می‌ترسیدند که تیرشان ممکن است به یکدیگر اثبات کند و در نتیجه یا بالاتر از هدف و یا زیر هدف شلیک کردند. اما این تنها یک حدس روانی است. این امکان هم وجود

دارد که من و همسرم به موضوع کمک کردیم، زیرا ما دستپاچه نشده و دور اطاق و اطراف، این طرف و آن طرف ندویدیم و سروصدا راه نیانداختیم و به دنبال کمک بیرون نرفتیم. به جای آن حواسمان را جمع کردیم و نقش بر زمین شدیم و تظاهر به مردن کردیم. این شاید به بخت ما یاری کرد.

### «اشتباه» استالین

برای تازه کاران این قابل درک نیست که فرقه استالین در ابتدا من را اخراج کرده و بعد سعی در کشتن من خارج کشور داشته باشد. آیا آسان تر نمی بود که مرا هم مثل دیگران در مسکو می کشتند؟

توضیح آن این است که در سال ۱۹۲۸ زمانی که من از حزب اخراج شده و به آسیای مرکزی تبعید گشتم، هنوز شرایط طوری بود که می شد نه تنها در باره ی تیراندازی بلکه در باره ی دستگیری صحبت کرد. نسلی که من با آن ها انقلاب اکتبر و جنگ داخلی را تجربه کرده بودم هنوز زنده بود. «دفتر سیاسی» خود را از همه ی جوانب احاطه شده می یافت. از آسیای مرکزی من می توانستم با اپوزیسیون ارتباط برقرار کنم. در چنین شرایطی استالین پس از یک سال تزلزل تصمیم گرفت که به تبعید خارج از کشور بسنده کند و بین بدتر و بدترین، بدتر را انتخاب کند. منطق او این بود که تروتسکی پس از انزوایش از اتحاد جماهیر شوروی و بدون دسترسی به منابع مادی و دستگاه [قدرت] قادر به انجام هیچ کاری نخواهد بود. اضافه بر این، استالین در محاسبه ی خود در باره ی من فکر می کرد که با خراب کردن من در نظر مردم کشور، به راحتی می تواند مرا از حکومت دوستانه ی ترکیه پس گرفته و به اقدامات نهایی دست بزند. رویدادها اما نشان داد که در زندگی سیاسی می توان بدون



داشتن دستگاه قدرت و منابع مادی نیز در فعالیت سیاسی شرکت داشت. با کمک دوستان جوان من بنای «بین الملل چهارم» را گذاشتم که با سرسختی دارد به پیش می‌رود. دادگاه‌های مسکو در سال ۱۹۳۶-۱۹۳۷ زمینه‌سازی بود برای اخراج من از نروژ. به عبارت دیگر، گذاشتن دست من در دست «گ. پ. او.» اما این نقشه نگرفت. پس از رسیدن به مکزیک، اطلاع رسید که استالین بارها اقرار کرده بود که تبعید من اشتباهی بزرگ بود. راه دیگر برای رفع این اشتباه باقی نمانده بود به جز اقدام تروریستی.

### عملیات آمادگی «گ. پ. او.»

در سال‌های اخیر، «گ. پ. او.» چند صد تن از دوستان مرا از بین برده است. از جمله اعضای خانواده من در اتحاد جماهیر شوروی. در اسپانیا منشی سابق مرا به نام «اروین وولف» و عده از همفکران سیاسی مرا کشتند؛ در پاریس پسر «لئون سِدو» که قاتلین حرفه‌ای استالین دو سال تعقیبش می‌کردند، کشتند. در «لوزان»، «گ. پ. او.»، «اگنس رایس» را که «گ. پ. او.» را ترک کرده و به «بین الملل چهارم» پیوسته بود، کشتند. در پاریس، مأموران استالین یکی دیگر از منشی‌های سابق مرا به نام «رودولف کیمانت» کشتند و پس از قطع سر، دست‌ها و پاهایش، او را به [رودخانه «سپین» انداختند. این طومار بی‌پایان را می‌توان همواره ادامه داد.

در مکزیک به وضوح قصد کشتن من را به دست فردی داشتند که وارد خانه‌ی من شد و به همراه خود توصیه‌نامه‌های تقلبی از شخصیت‌های سیاسی معروف داشت. بعد از این رویداد بود که دوستان من زنگ خطر را به صدا در

آوردند و خواهان اقدامات جدی مانند نگهبانی در روز و شب، سیستم زنگ خطر و غیره شدند.

بعد از اقدامات جنایتکارانه‌ی «گ. پ. او.» در رویدادهای مکزیک، بسیاری از دوستان من از نیویورک و پاریس به من گزارش دادند که مأموران «گ. پ. او.» را از فرانسه و ایالات متحده عازم مکزیک کرده بودند. من نام و عکس تعدادی از این آقایان را به موقع به پلیس مکزیک دادم. بروز جنگ باز هم اوضاع را وخیم تر کرد، زیرا مبارزه‌ی خستگی ناپذیر من در باره‌ی سیاست داخلی و خارجی کرملین اثر خود را گذاشته بود. قطعنامه‌ها و مقالات من در مطبوعات جهانی در باره‌ی قطعه قطعه کردن لهستان، تهاجم به فنلاند، ضعف «ارتش سرخ» به سرکردگی استالین و غیره، در تمام کشورهای جهان در ده‌ها میلیون نسخه پخش گردید. نارضایتی درون اتحاد جماهیر شوروی در حال رشد است. به عنوان کسی که انقلاب را پشت سر گذاشته، استالین خوب به خاطر می‌آورد که «بین الملل سوم» در شروع جنگ اخیر به مراتب ضعیف‌تر از امروز «بین الملل چهارم» بود. مسیر راه ممکن است به پیشرفت «بین الملل چهارم» و عین حال به [نیروهای] داخل اتحاد جماهیر شوروی کمک کند. این است دلیل اینکه چرا بی‌شک استالین در دستوراتش به مأموران ناگزیر خواهان تمام کردن کار من در اسرع وقت بوده است.

## مدرک تکمیلی

حقایقی که بر همه روشن است و ملاحظات سیاسی عمومی کلاً بی‌چون و چرا نشان می‌دهد که سازماندهی اقدام ۲۴ مه تنها می‌توانسته از «گ. پ. او.» سر زده باشد. به ویژه که هیچگونه کمبود مدرک مکمل وجود ندارد.

۱- چند هفته قبل از این حمله، مطبوعات مکزیکی مملو از شایعات در باره ی تمرکز مأموران «گ. پ. او.» در مکزیکی بودند. خیلی نکات آمده در این گزارشات غلط بود، اما اساس این شایعات صحت داشت.

۲- تکنیک فوق العاده ای که به کار رفته بسیار قابل توجه است. سوء قصد شکست خورد به دلیل وجود یکی از اتفاقاتی که به عنوان عنصر جدانپذیر در هر جنگی نقش ایفا می کند. اما روند آمادگی و پیاده کردن این حمله در حوزه ی خود و نقشه برای به اجرا درآوردن آن به بهترین وجه ممکن مبهوت کننده بود. تروریست ها با موقعیت خانه و وضع زندگی در داخل آن آشنا هستند؛ آن ها مجهز به امکانات پلیس، مثل اونیفورم، اسلحه، اره برقی، نردبان طنابی و نظیر این ها می باشند. آن ها با استراتژی درست در تیراندازی موفق شدند تا دست و پای افراد اداره ی پلیس محله را بسته، نگهبانان داخل خانه را فلج کرده، به داخل اطاق قربانی خود نفوذ کرده و با مصونیت از مجازات به مدت سه تا پنج دقیقه تیراندازی کرده و بمب های آتشزا پرتاب نموده و سپس از محل بدون هیچگونه جای پایی ناپدید شوند. چنین عملیاتی خارج از محدوده ی توانایی یک گروه شخصی است. باید ملاحظه کرد که در این مورد سنت، تمرین، منابع بزرگ و ابعاد گسترده ای از همه گونه عوامل لازم برای عملیات ضروری است. لذا این تنها کار «گ. پ. او.» می تواند باشد.

۳- صرفاً با توجه به کل سیستم «گ. پ. او.»، این نگرانی برای تغییر تحقیقات به مسیری نادرست وجود دارد که البته در کل نقشه ی حمله نیز به کار برده شده است. ضاربین در حالی که مشغول بستن دست و پای افراد پلیس بودند، فریاد می زدند: «زنده باد آلمان!» این فریادهای مصنوعی و فریب آمیز در شب هنگام نزد پنج تن از افراد پلیس که سه تن آنان در خواب

بودند، دو هدف را همزمان دنبال می‌کرد: منحرف کردن توجهات از تحقیقات در پیش در رابطه با «گ. پ. او.» و تشکیلات در مکزیک حتی اگر تنها برای چند روز یا چند ساعت باشد؛ مورد سوءظن قرار دادن هواداران یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری. کشتن یکی از مخالفین و ایجاد سوءظن بر دیگری در این باره روش کلاسیک «گ. پ. او.» و الهام بخش آن استالین می‌باشد.

۴- مهاجمان به همراه خود چندین بمب آتشزا داشتند که دو تای آن‌ها را به اطاق نوهی من پرتاب کردند. این افراد لذا نه تنها قصد به قتل رساندن را داشتند، بلکه قصد آتش سوزی هم داشتند که به احتمال قوی می‌خواستند آرشیوهای من را نابود کنند. این موضوع فقط برای استالین مهم است، زیرا آرشیوهای من حاوی ارزش فوق‌العاده است در مبارزه بر ضد الیگارشی مسکو. با استفاده از آرشیوهای خود، من به ویژه توانستم دادگاه‌های ساختگی مسکو را افشا کنم. در ۷ نوامبر ۱۹۳۶ «گ. پ. او.» با ارتکاب به خطرات بزرگ، نقداً بخشی از آرشیوهای من را در پاریس ربوده بود. در شب ۲۴ مه نیز این موضوع فراموش نشده بود. لذا بمب‌های آتشزا چیزی شبیه کارت ویزیت استالین بود.

۵- از ویژگی‌های فوق‌العاده جنایات «گ. پ. او.» تقسیم کار بین قاتلین مخفی و «دوستان» حقوقی است: در حالی که آمادگی برای حمله و کار زیرزمینی توطئه آمیز در جریان بود، این سازمان با براه انداختن کارزار افترا، سعی در بی اعتبار کردن قربانی خود دارد. همین تقسیم کار بعد از ارتکاب به جنایت ادامه پیدا می‌کند: تروریست‌ها خود را پنهان می‌کنند، در

حالی که وکلای آن‌ها در روز روشن مشغول منحرف کردن توجه پلیس به سوی محاکمه ای کاذب هستند.

۶- و بالاخره، غیرممکن است که بشود به عکس‌العمل مطبوعات جهانی بی توجه باقی ماند: روزنامه‌های کلیه‌ی گرایش‌ها، آشکارا و تلویحاً از این حقیقت حرکت می‌کنند که این حمله‌ی کار «گ. پ. او.» است؛ تنها روزنامه‌هایی که جیره‌ی خوار کرملین بوده و دستورات آن را اجرا می‌کنند، هستند که از موضع مخالف بقیه حرکت می‌کنند. این مدرک سیاسی اجتناب‌ناپذیری است.

## ۲۷ مه، چرخشی در تحقیقات

صبح روز ۲۴ مه، مسئولین اصلی اداره پلیس، از من خواستند تا در حل این اتفاق جنایی با آن‌ها همراهی کنم. سرهنگ «سالازار» و ده‌ها مأمور دیگر بسیار دوستانه‌ی سنوالات بسیاری از من کردند. خانواده من، همکاران من و خودم هر کاری در توانمان بود انجام دادیم.

۲۵ و ۲۶ مه، دو مأمور مخفی پلیس به من گفتند که تحقیقات در مسیری درستی به جلو می‌رود و اکنون تمام شواهد دال بر این است که این حمله‌ی یک «سوءقصد» بوده است. من واقعاً مبهوت ماندم که آیا پس از این همه مدت هنوز هم لازم است که این نکته را ثابت کرد؟ من از خود سنوال کردم که دقیقاً علیه چه کسی مجبور است ثابت کند که این حمله در واقع یک حمله بوده است؟ به هر حال، تا غروب ۲۷ مه تحقیقات تا جایی که من می‌توانستم قضاوت کنم، در مورد قاتلین نامعلومی بود و نه در مورد آنانی که مورد حمله قرار گرفته بودند. روز ۲۸ مه من مدارکی را برای سرهنگ سالازار فرستادم که با توجه به این که تحقیقات در مرحله‌ی سوم قرار داشت، بسیار مهم بود.

اما در برنامه کار در آن زمان، مرحله‌ی دوم مورد نظر بود که من هیچ سوءظنی نداشتم: یعنی تحقیقات علیه من و همراهان من.

در طی روز ۲۸ مه چرخشی تند و کامل در جهت حرکت تحقیقات و طرز رفتار پلیس نسبت به اهالی خانه‌ی من در برنامه کار قرار گرفته و به اجرا گذاشته شد. بلافاصله جوّ دشمنی اطراف ما را گرفت. چه اتفاقی افتاده است؟ ما در تعجب بودیم. این چرخش به خودی خود اتفاق نمی‌افتاد. حتماً می‌بایستی دلایل کنکرت [محکم] داشته و از بالا دستور آمده باشد. کوچک‌ترین دلیل یا مدرک که می‌توانست این رفتار را توجیه کند نه وجود داشت و نه می‌توانست وجود داشته باشد. من هیچ توضیحی برای این چرخش نمی‌توانم بیابم، به غیر از فشار غول آسا از جانب دستگاه «گ. پ. او.» با تکیه بر «دوستان» اش. پس صحنه کودتایی تمام و کمال صورت پذیرفته بود. به دستور کی؟

یک حقیقت هست که شاید به نظر بی‌اهمیت بیاید، اما در واقع نیاز به توجه بسیار جدی دارد: [روزنامه‌های] «ال پوپولار» و «ال ناسیونال» صبح ۲۷ مه، هر دو یک داستان شبیه هم را منتشر کردند: «آقای تروتسکی ضد و نقیض می‌گوید»، و به من نسبت ضد و نقیض گفتن در مورد اینکه شب ۲۴ مه و دقیقاً در زمان حمله کجا بودم را زده بودند. داستانی که در آن شرایط و وضعیت اصلاً توجه من را جلب نکرده بود، از ابتدا تا انتها اختراعی نارسا بود. چه کسی این موضوع را بین روزنامه‌های «چپ» پخش کرده بود؟ این سنوالی است که اهمیت درجه یک دارد. در این داستان، منبع اطلاعات را «ناظران» ناشناس ذکر کرده بودند. این «ناظران» کی هستند؟ دقیقاً بر چه چیزی نظارت داشته و کجا بوده اند؟ کاملاً واضح است که مقصود از این

داستان آماده کردن ذهن و توجیه کردن مسأله برای محفل‌های حکومتی بوده است، در جاهایی که این روزنامه در ابعاد گسترده‌ای خوانده می‌شود؛ چرخش خصمانه تحقیقات علیه من و همراهان من. تحقیقات در این بخش عجیب و غریب بی‌شک می‌توانست خیلی مسائل را روشن کند.

دو نفر از خدمتکاران خانه برای اولین بار روز ۲۸ مه بازجویی شدند، یعنی روزی که ما با جوّ خصمانه روبرو بودیم و زمانی که پلیس به طرف تنوری حمله به خود هدایت شده بود. روز بعد، روز ۲۹ مه مجدداً این دو زن را ساعت ۴ بعدازظهر برای بازجویی به «ویا مادرو» (گوآدالوپ) برده و تا ساعت ۱۱ شب داخل ساختمان نگهداشته و بازجویی کردند و سپس از ساعت ۱۱ شب تا ۲ صبح آن‌ها را به درون اتومبیلی که در یک حیات تاریک قرار داشت انتقال داده و به بازجویی ادامه دادند. [از این بازجویی‌ها] هیچ‌گونه برگه یا سندی به جا نماند. آن‌ها را حدود ساعت ۳ صبح به خانه رسانیدند. روز ۳۰ مه مأموری از طرف اداره‌ی پلیس در آشپزخانه ظاهر گردید که پروتوکل (مقاوله نامه) در دست داشت و به این دو زن داد و آن‌ها نیز بدون خواندن متن، آن را امضا کردند. مأمور پلیس بیش از یک دقیقه در آشپزخانه نبود و محل را ترک کرد. وقتی این زنان متوجه شدند که دو منشی من چارلز و اتو را به خاطر اعتراضات آن‌ها دستگیر کرده بودند، هر دو اعلام داشتند که آن‌ها هیچ چیزی نگفته بودند که توجیه‌کننده‌ی دستگیری این دو نفر باشد.

چرا این دو تن از نگهبانان دستگیر شدند، اما نه بقیه؟ زیرا اتو و چارلز در مقام مأموران رابط با مقامات و چند تن از دوستان بودند. برای وارد آوردن ضربه‌ی نهایی به من، قاضی مربوط به این پرونده تحقیقاتی تصمیم گرفت تا پیش از هر کاری خانه‌ی ما را کاملاً منزوی سازد. در آن روز دو تن از

دوستان جوان ما، یکی مکزیکی و دیگری اهل چکسلواکی که برای همدردی به دیدن ما آمده بودند، دستگیر شدند. واضح بود که هدف از دستگیری آن‌ها همان هدف قبلی بود: قطع ارتباط ما با دنیای بیرون. نگهبانانی که دستگیر شده با این مطالبه روبرو بودند که «ظرف یکریع ساعت» اعتراف کنند که من به آن‌ها دستور داده بودم تا حمله به خود را انجام دهند. قصد من در اینجا، این نیست که در اهمیت این اتفاقات اغراق کنم یا اینکه به آن‌ها شکل ترحم‌آمیز بدهم. آن‌ها برای من تنها از این موضع جالب هستند که این امکان وجود داشته باشد تا نیروهایی را که پشت پرده پنهان گشته، اما ظرف ۲۴ ساعت به شکل سحرآمیزی روند تحقیقات را تغییر داده‌اند، افشا نمود. این نیروها تا امروز توانسته‌اند تا بر روند تحقیقات نفوذ داشته باشند.

روز پنجشنبه ۳۰ مه، مأموران پلیس یکی از دو نگهبان دستگیر شده را به «ویا مادرا» برده و شروع بازجویی را بر مبنای حمله به خود گذاشته و نسبت به من، همسر و همیارانم برخوردهای وقیحانه کردند. وقتی نگهبان دوم در بند بود به صحبت‌های ردوبدل شده بین مأموران گوش فرا داده و این چنین نتیجه گرفته بود: «دست‌های لومباردو»، «تولدانو»، «باسولز» و... عمیقاً در کار پلیس دخالت دارند و موفق هستند. نظریه‌ی حمله به خود را این افراد ساختند.»

### تئوری «حمله به خود»

فشار وارد از جانب محافل مربوطه نسبت به کسانی که این تحقیقات را به پیش می‌برند، می‌بایستی به حدی شدید بوده باشد که مسنولین این تحقیقات را وادار به قبول نظریه مضحک حمله به خود نموده باشد.



من چه هدفی را با انجام چنین عمل وحشیانه، نفرت‌انگیز و خطرناک می‌توانستم دنبال کنم؟ هیچکس تا به امروز به این سنوال جواب نداده است. اشاره شده که من می‌خواسته‌ام استالین و «گ. پ. او.» او را لکه‌دار کنم. اما آیا برای مردی که کل یک نسل حزب بلشویک را نابود کرده، یک چنین صحنه‌سازی‌ای چه تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر وجهه‌ی او می‌تواند داشته باشد؟ گفته می‌شود که من خواهان اثبات وجود «ستون پنجم» هستم. چرا؟ برای چه؟ علاوه بر این، مأموران «گ. پ. او.» خود به تنهایی برای ایجاد تهاجم کافی می‌باشند و نیازی به وجود مرموز «ستون پنجم» نیست. گفته می‌شود که من به دنبال ایجاد دردسر برای حکومت مکزیک بوده‌ام. من بر اساس چه انگیزه‌ای خواهان ایجاد دردسر برای تنها حکومتی هستم که نسبت به من مهمان نواز بوده است؟ گفته می‌شود که من خواهان ایجاد جنگ بین ایالات متحده و مکزیک بوده‌ام. این استدلال تماماً زمینه‌ی هذیان‌گویی است. برای برانگیختن چنین جنگی چنانچه سازماندهی چنین حمله‌ای بر روی سفیر آمریکا یا سرمایه‌داران کلان نفتی واقع می‌گشت بسیار مؤثرتر بود تا یک بلشویک انقلاب دیده، یک خارجی و کسی که مورد تنفر محافل امپریالیستی است.

وقتی استالین سعی در ترور من دارد، معنای اعمال او روشن است: او می‌خواهد دشمن شماره یک خود را نابود کند. استالین در این راه هیچ‌گونه ریسکی را نمی‌پذیرد؛ او از راه دور عمل می‌کند. من برعکس، با سازماندهی «حمله به خود» باید مسئولیت این کار را خود به عهده بگیرم؛ سرنوشت خود را به مخاطره می‌اندازم، سرنوشت خانواده، وجهه‌ی سیاسی و وجهه‌ی

مبارزاتی که در آن بوده ام را به مخاطره می اندازم. پس از این کار چه استفاده ای می برم؟

حال اگر فرض را هم بر این محال بگذاریم که من می خواهم تمام زندگی ام را از بین برده و عقل سلیم را زیر پا گذاشته و از روی منافع حیاتی و به دلایل نامعلومی بخواهم «حمله به خود» را سازمان دهم، باز این سنوالم مطرح می گردد که: «از کجا و چگونه من ۲۰ ضارب را به خدمت گماردم؟ چگونه اونیفورم پلیس را برایشان تهیه کردم؟ چگونه توانستم آن ها را مسلح کنم؟ چگونه همه ی آن ها را به ابزار مورد نیازشان مجهز نمودم؟ و... به عبارت دیگر، چگونه مردی که خود تقریباً در شرایط کاملاً منزوی از محیط بیرون بسر می برد، قادر است دست به عملی بزند که تنها از عهده ی دستگاه قدرتمندی برمی آید؟ باید اقرار کنم که من احساس بدی دارم که موضوعی را به انتقاد کشیده ام که ارزش انتقاد کردن ندارد.

«گ. پ. او.» برای کشتن من مهارت های بزرگی را بسیج کرد. حمله به شکست انجامید تنها به شکرانه ی یک اتفاق. دوستان «گ. پ. او.» همگی آلوده هستند. اکنون آن ها مجبورند هر کاری که در قدرت خود دارند را انجام داده تا مسئولیت این حمله ناموفق را به دوش من بیندازند. برای رسیدن به این هدف، آن ها راه های زیادی را جلو خود ندارند؛ مجبورند از ناپخته ترین ترفندها بهره گرفته و از گفته های هیئتلر برای هدایت خود استفاده کنند: دروغ هر چه بزرگتر باشد، زودتر مورد باور دیگران قرار می گیرد.

## عکس العمل مطبوعات

نتایج با ارزشی در باره‌ی کار پشت پرده «گ. پ. او.» را می‌توان از برخورد مطبوعات مکزیک‌ی در روزهای متعاقب سوء‌قصد، برداشت نمود. ما از «لا وو دو مکزیکو» که نشریه‌ی رسمی استالینیستی است با تضادهای ناپخته، اتهامات بی‌معنا و تهمت‌های بدبینانه صرف‌نظر می‌کنیم. همین‌طور ارگان‌های دست‌راستی را نادیده می‌گیریم، زیرا آن‌ها از یک طرف به دنبال عناوین هیجان‌برانگیز هستند و از طرف دیگر سعی می‌کنند از این حمله برای مقاصد خود بهره‌گیرند، یعنی بر ضد «چپ‌ها» به‌طور کلی. از نظر سیاسی من از روزنامه‌هایی مانند «اونیورسال» و «اکسلسیور» بیش از لومباردو تولدانو و مانند او فاصله می‌گیرم. من از این روزنامه‌ها همان اندازه برای دفاع از خود استفاده می‌کنم که از یک اتوبوس برای حمل و نقل. علاوه بر این، مانورهای روزنامه‌های دست‌راستی تنها بازتابی است از سیاست‌های کشور و در بطن رفتار خود، برخوردی بی‌تفاوت نسبت به مسأله‌ی حمله و «گ. پ. او.» دارند. برای مقاصد ما، دنبال کردن روزنامه‌هایی مانند ال پوپولار و تا حدودی هم ال ناسیونال بسیار مهم‌تر است. سیاست فعال در این مورد را ال پوپولار به عهده داشته است. در مقابل، ال ناسیونال تنها به منافع همقطاران خود می‌اندیشد.

## «ال پوپولار» و حمله‌ی ۲۴ مه

علیرغم اینکه روزنامه‌ها این حقیقت را که تولدانو پیش از حمله، پایتخت را ترک کرده بود خبر دادند، ال پوپولار در لحظات حساس رهنمودهای بسیار

روشن و دقیقی داشت. حمله به ما به هیچ وجه این روزنامه را غافلگیر نکرد. سردبیران این روزنامه تنها کاری که نکردند این بود که سعی نکردند این حمله را به یک شوخی تقلیل دهند، به «دیوانگی آزار و اذیت» من هم اشاره نکردند و چیزهایی از این قبیل. برعکس، این روزنامه فوراً لحنی جدی و اخطاری گرفت. عنوان اصلی این روزنامه روز ۲۵ مه، به این شعار اختصاص داشت «سوء قصد به جان تروتسکی، سوء قصد به مکزیک است.» سرمقاله‌ی اصلی مبنی بر درخواست تحقیقات دقیق و اجرای تنبیهی برای سرمشق دیگران بوده و نوشت [این تنبیه] باید بدون در نظر گرفتن گرایش‌های سیاسی آن‌ها و اینکه از چه قدرت خارجی پشتیبانی می‌گردند باشد. لحن این مقاله نشان می‌داد که خواهان بیش‌ترین میزان بی‌طرفی و خشم وطن‌پرستانه بود. هدف بلافصل این بود که بین سردبیران آل پوپولار و تروریست‌ها که ممکن بود به دام پلیس بیافتند، فاصله‌ای عمیق انداخت؛ اگر امروز نشد، فردا. این میزان از احتیاط برای آل پوپولار مهم‌تر و تعصب برانگیزتر از دوره‌ی قبلی بود؛ دوره‌ی کارزار تهمت علیه من.

در زیر پوشش بی‌طرفی اما لایه‌ای از کنایه‌های محتاطانه وجود دارد که لاجرم در ظرف چند روز آینده متحول‌تر خواهد شد. در این [مقاله] به شکل گذرا در جمله‌ای آمده است که «جوانب مرموز و مشکوکی در باره‌ی این حمله وجود دارد.» در آن روز این کلمات با بی‌توجهی از نظر گذشت. اکنون اما کاملاً واضح است که نویسنده‌ی مقاله امتیاز ارانه‌ی نظریه‌ی «حمله به خود» را برای خود در آن مقطع حفظ نمود؛ «حمله به خود» چنانچه مقامات نتوانند مراحل قانونی را طی کنند، تنوری مفیدی است. کنایه‌ی دوم هم به اندازه‌ی کنایه‌ی اول قابل توجه است: این مقاله پیش‌بینی می‌کند که «دشمنان

مکزیک» خواهند کوشید تا این حمله را به استالین و مسکو نسبت دهند. در این مقاله دشمنان مکزیکی و دشمنان استالین یکی تلقی شده است. مطالبه‌ی صادقانه برای یافتن مجرمین، بدون توجه به اینکه به چه قدرتی وابسته هستند، تفسیری بسیار محدود را بدست می‌دهد.

مقاله با تمام زیگزاک‌ها و سرپوشش‌هایش بسیار با دقت نوشته شده است. تضادهای مقاله از وجود تضادها و ابهامات خود وضعیت ناشی می‌شود. نتیجه‌ی تحقیقات در این مقطع نامشخص بود. در صورت موفقیت در تحقیقات لازم بود که خود را تا حد ممکن از آن دور نگهداشت. در صورت شکست تحقیقات، حفظ آزادی عمل در زمینه‌های سابق افترا و آزار و اذیت ضروری بود. همزمان لازم بود که حتی‌الامکان توجه را از «گ. پ. او.» منحرف نمود، بدون اینکه برای خود دردسر درست کرد. بازخوانی آن مقاله امروز به وضوح به انسان دم خروس را نشان می‌دهد.

در شماره‌ی ۲۶ مه این خط در کل ادامه پیدا می‌کند. ال پوپولار از مقامات مسنول خواهان تنبیه مجرمین می‌شود. خطر اینکه عاملان این حمله ممکن است فوراً توسط پلیس دستگیر شوند هنوز بسیار زیاد است، لذا [روزنامه] با لحنی شدید بی‌طرف بودن خود را به نمایش می‌گذارد.

شماره‌ی ۲۷ مه داستان بدبینانه‌ی ای را ارائه می‌دهد با عنوان «آقای تروتسکی ضدونقیض برخورد می‌کند.» این اولین اقدام در جهت ایجاد کنایه‌ی در زمینه‌ی «جوانب مشکوک» حمله است. داستان قویاً اظهار می‌دارد که من در شهادتنامه‌ی خود در باره‌ی اینکه شب حمله کجا بوده‌ام حرف‌های متضاد زده‌ام. منافات با حقیقت این برخورد، انسان را شوکه می‌کند. اگر فردی که در انزوای کامل مهاجرت ثابت کرده که می‌تواند بیست

نفر توطئه گر را گرد هم آورده و برایشان اونیفورم پلیس تهیه کند، باید قادر باشد در باره‌ی شب حمله نیز جواب مناسب تهیه کند. اما بیایید در باره‌ی روش تحریف خرده‌گیری نکنیم. یک چیز اینجا روشن است و آن این است که ال پوپولار دارد زمینه را برای تئوری «حمله به خود» آماده می‌کند.

در این فاصله، تحقیقات به مشکلات بزرگی برخورد می‌کند؛ «گ. پ. او.» قادر است پشت سر خود را خوب پاک کند. از شب حمله سه روز گذشته است. خطر دستگیر شدن عوامل اصلی حمله را می‌توان حذف کرد، زیرا در این مدت فرصت وافر برای فرار از مرز با پاسپورت‌های از پیش آماده شده وجود داشته است. روز ۲۷ مه ال پوپولار موضع گستاخانه‌تری می‌گیرد. موضوع به داستان آمده در این روزنامه منتهی نمی‌شود. در این تاریخ روزنامه بدون رودرباسی می‌نویسد که «هر روزی که می‌گذرد، این حمله شک برانگیزتر شده و بیش‌تر و بیش‌تر مشکوک و کم‌تر و کم‌تر منطقی به نظر می‌رسد.» علاوه بر این، از کلمه‌ی «استتار» استفاده می‌شود. مقاله حمله را به امپریالیزم آمریکا که خواهان مداخله در مکزیک بوده و ظاهراً خود را بر پایه‌ی همکاری با من قرار داده است، نسبت می‌دهد. چرا امپریالیست‌ها تنها مرا مورد حمله قرار داده‌اند، بی‌جواب می‌ماند. و اینکه چرا حمله علیه یک بلشویک روسی در مکزیک دخالت ایالات متحده را نشان می‌دهد نیز حتی کم‌تر معقول به نظر می‌رسد. به جای تجزیه و تحلیل و اثبات، تنها مجموعه‌ای از جملات پُر سروصدا ارائه می‌شود!

به جا است یادآور شویم که پیش از ایجاد بلوک استالین-هیتر، ال پوپولار معمولاً مرا با صلیب کولوس کلن ترسیم می‌کرد. بعد از تهاجم ارتش سرخ به فنلاند، من به ناگهان تبدیل به مأمور ایالات متحده شدم. ال پوپولار می‌کوشد

از من آنچنان چهره ای را از آزادی بسازد که استالین زمان صادر کردن دستور به مأمورانش از من ساخته است. در تحریکات لفظی و مانورهای پشت پرده تولدانو و متحدینش بی شک خیلی بیش تر عمل کردند تا در نوشته های خود در روزنامه. همانگونه که رویدادهای روزهای بعد نشان می دهد، آن ها در کار پلیس شرکت و دخالت شدید داشتند.

روز ۲۸ مه، مقاماتی که روی این پرونده تحقیق می کردند، چرخشی کامل به طرف نظریه ای «حمله به خود» کردند. دو نفر از منشی های من، اُتو و چارلز و دو نفر دیگری از اهالی خانه، B و S دستگیر شدند. با این موفقیت، ال پوپولار با دقت عقب نشینی می کند: در شماره ی ۲۸ مه این روزنامه بار دیگر جبهه ای بی طرف به خود می گیرد. دلیل اینکه چرا مدیران این روزنامه در گرفتن موضعی که جای پس و پیش نمی گذارد خودداری کردند، کاملاً واضح است. آن ها بیش از آنچه به زبان آوردند را می دانستند. آن ها نسبت به نسخه ای «حمله به خود» کم تر از پلیس که از این نسخه پیروی کرد، اعتماد نشان دادند. آن ها از این هراس داشتند که هر لحظه ممکن است پوچ بودن تنوری حمله به خود فاش گردد. به این دلیل است که بعد از انتقال مسئولیت به پلیس، ال پوپولار در ۲۸ مه بار دیگر موضع یک ناظر وطن پرست نگران را به خود می گیرد.

در شماره ی ۲۹ مه، ال پوپولار بدون هیچگونه نظریه ای، اعلامیه ای حزب کمونیست را انتشار داد. این اعلامیه خواهان تنبیه تروریست ها نشده بود بلکه خواهان اخراج تروتسکی از مکزیک بود. در آن روز ارتباط خانه ای من و تمام اهالی خانه با بیرون کاملاً قطع شد، تنها به دلیل سوءظن. قابل ذکر است که تولدانو این وضعیت را به همراه شعارهای کرمیلین که از دهان

رهبران حزب کمونیست بیرون می آید، ترک می کند. او به دنبال ساختن پل برای عقب نشینی خود می باشد.

روز اول ژوئن، مطبوعات نامه‌ی من به دادستان کشور را انتشار دادند که در آن من آشکارا از لومباردو تولدانو به عنوان شریک جرم اخلاقی در ترتیب دادن این حمله نام برده بودم. بعد از این تولدانو قدری از پشت پرده به بیرون ظاهر گردید. روز ۶ ژوئن، ال پوپولار اعلام کرد که «کنفدراسیون کارگران مکزیک، تروتسکی را به ابزار جنگ اعصاب بین یانکی‌ها و مکزیک متهم نموده است. این حرف یعنی چه؟ حرفی است تهی از معنا و بدون هیچگونه پایه و اساسی! تولدانو سندی را به نام کنفدراسیون کارگران مکزیک به دست مقامات می‌رساند که در آن حمله [به من] را شبکه‌ای گسترده و فوق‌العاده نامشخص دسیسه‌ای بین‌المللی ذکر کرده است. در این دسیسه مورد سوءظن، به غیر از شخص من، فاکتورهای بسیار زیاد، نهادها و افراد دیگر هم هستند. خیلی‌ها هستند، اما «گ. پ. او.» جزو آن‌ها نیست. تنها «دشمنان مکزیک»، همان طوری که ما نقداً می‌دانیم، قادرند به «گ. پ. او.» مشکوک باشند. بنابراین، در تمام این مانورها تولدانو دوست شماره یک «گ. پ. او.» باقی می‌ماند.

### «ال ناسیونال»

ال ناسیونال در تمایزی در برابر همه‌ی روزنامه‌های دیگر پایتخت، روز ۲۵ مه حتی نامی از این سوء قصد در بخش اول خود نبرد. در بخش بعدی عنوان موضع را این طور نوشت: «تروتسکی تحت سوء قصدی ساختگی (!) در منزلش». این روزنامه بر چه اساسی به این نتیجه رسیده بود، همچنان



نامعلوم باقی ماند. من متأسفانه باید تأکید کنم که این روزنامه در گذشته نیز چندین بار سعی کرد تا اعمال شنیعی را به من نسبت دهد، البته بدون هیچگونه توجیهی.

قابل توجه و دقت است که روزی که ال ناسیونال به این سوء قصد نسبت «ساختگی» زد، ال پوپولار نوشت «سوء قصد به جان تروتسکی، سوء قصد به جان مکزیک است.» در نگاه اول شاید این طور به نظر برسد که ال ناسیونال نسبت به قربانیان این حمله، متخاصم تر از ال پوپولار است. اما حقیقت این طور نیست. ال ناسیونال با این کار خود صرفاً نشان داد که بیش از ال پوپولار از منابع استالینیستی و در نتیجه منبع سوء قصد به دور افتاده است. ال ناسیونال سردبیرانی دارد که هر کاری از دستشان برآید برای رضایت خاطر استالینیست ها می کنند. آن ها می دانند که ساده ترین راه این است که برخوردی توأم با سوء ظن نسبت به من داشته باشند. زمانی که سردبیران اخبار حمله به خانه ی من را دریافت کردند، یکی از آن ها اولین فورمول طعنه آمیزی را که به دهنش می رسید، انتشار داد. این حقیقت، خود به تنهایی نشان می دهد که سردبیران ال ناسیونال، برخلاف سردبیران ال پوپولار، چیزی در مورد آنچه که می نویسند نمی دانند.

در روزهایی که در پیش داریم، ملاحظه خواهیم کرد که این دو روزنامه مجدداً یک سیاست را دنبال خواهند کرد. ال ناسیونال، با توجه به روش برخورد ال پوپولار که بی پروا فرضیه ی «ساختگی» بودن حمله را نسنجیده بیرون داد، از این معرکه خود را بدور نگه داشته و موضعی محتاطانه گرفت. ال پوپولار از موضع خودش بر این باور بود که هیچیک از ضاربین دستگیر نشده و لذا شروع به پخش نظریه ی «ساختگی» بودن حمله را کرد. داستان

۲۷ مه «آقای تروتسکی ضد و نقیض حرف می‌زند» را ال ناسیونال هم انتشار داد. بر پایه‌ی تحلیلی از مقالات ال پوپولار و کارزار بین آن‌ها و مقالات ال ناسیونال، حالا با قاطعیت می‌توانیم بگوییم که تولدانو پیش از حمله از طرح و آمادگی این نقشه با اطلاع بود، حتی اگر تنها از خطوط اصلی این موضوع خبر داشت. «گ. پ. او.» نیز همزمان از طرق دیگر توطئه گرایانه به دفاع سیاسی از خود و دروغ پراکنی اقدام کرد. در آن روزهای حساس، ال پوپولار بی‌شک دستورات خود را از شخص تولدانو دریافت می‌کرد. به احتمال بسیار زیاد، او کسی است که مقاله‌ی ۲۵ مه را نوشته است. به عبارتی دیگر، لومباردو تولدانو در تنظیم جنبه‌ی اخلاقی این سوءقصد و سپس سرپوش گذاشتن بر آن دخالت داشته باشد.

## نگهبانان من

برای درک بهتر از زمینه‌ی سوءقصد و نیز بعضی موارد تحقیقات، لازم است چند کلمه‌ی هم در باره‌ی نگهبانان خود بگویم. در گزارشات مطبوعات آمده بود که من در واقع غریبه‌ها را برای نگهبانی «استخدام» کرده بودم و آن‌ها کسانی بودند که برای پول کار می‌کردند و از این قبیل. تمام این حرف‌ها دروغ است. نگهبانان من از زمانی که به ترکیه تبعید شده بودم با من بوده‌اند؛ یعنی تقریباً دوازده سال. ترکیب نگهبانان من دانم در تغییر بوده است، زیرا بستگی به کشوری دارد که در آن زندگی کرده‌ام. البته عده‌ای از همراهان من همیشه و در همه جا با من بوده و از این کشور به آن کشور با من همراه بوده‌اند. نگهبانان همیشه از میان رفقای جوان انتخاب شده‌اند. وابستگی آن‌ها به من نتیجه‌ی دیدگاه‌های سیاسی بوده است. آن‌ها را دوستان قدیمی‌تر

و با تجربه‌تر من از میان داوطلبان انتخاب کرده‌اند؛ و کمبود داوطلب هرگز وجود نداشته است.

جنبشی که من به آن تعلق دارم، جنبشی است جوان که از درون آزار و ستم بی‌سابقه ارلیگاری مسکو و مأمورانش در تمام کشورهای جهان، سر بلند کرده است. بطور کلی، در تاریخ به سختی می‌توان جنبش دیگری را یافت که اعضای آن در ظرف چنین مدت کوتاهی به اندازه‌ی «بین‌الملل چهارم» قربانی داده باشد. اعتقاد راسخ شخصی من این است که در دوره‌ی جنگ، تصرف، غارت، نابودی و هرگونه خوی وحشیگری، سرنوشت «بین‌الملل چهارم» این است که نقش بزرگ تاریخی خود را ایفا نماید. اما این آینده است. در گذشته چیزی جز ضربه و آزار و اذیت ندیده است. در ظرف این دوازده سال گذشته هیچکس نمی‌توانست به این امید باشد که با کمک «بین‌الملل چهارم» برای خود موقعیت بسازد. از اینرو، جنبش از انسان‌هایی شکل گرفت که از خودگذشته، معتقد و آماده صرف‌نظر کردن از نه تنها مال دنیا، بلکه حتی جان خود بودند. بدون اینکه خود را به دام ایده‌آل‌ها بیاندازم، به خود اجازه می‌دهم که بگویم که به سختی می‌توان در سازمان دیگر چنین مردمی را یافت که به اعتقادات خود تا این حد وفادار بوده و از تظاهر به امور شخصی بپرهیزند. نخبه‌بانان من از میان چنین جوانانی برگزیده شده‌اند.

نخبه‌بانان من در مکزیک در ابتدا از میان دوستان مکزیک‌ای انتخاب شده بودند. اما من بزودی متوجه شدم که این ترکیب مناسب نبود. دشمنان من دائم و به‌طور سیستماتیک سعی داشتند تا مرا در امور سیاسی مکزیک دخالت داده و شرایط را برای ماندن من در مکزیک سخت کنند. نظر به اینکه دوستان جوان مکزیک‌ای من که در خانه‌ی من زندگی می‌کردند، تا حدودی وجهه‌ی

نفوذ سیاسی من را داشتند، من مجبور شدم از شرکت آن‌ها در نگرهبانی خانه جلوگیری کنم و به جای آن‌ها از افراد خارجی و عمدتاً شهروندهای آمریکایی استفاده نمایم. تمام آن‌ها پس از بررسی دقیق توسط دوستان قدیمی و با تجربه‌ی من انتخاب شده و به اینجا فرستاده شده‌اند.

اجازه بدهید برای روشن شدن کامل مطلب اضافه کنم که نگرهبانی توسط من اداره نمی‌شود (من فاقد چنین امکاناتی هستم) بلکه توسط کمیته‌ی مخصوصی که در جمع‌آوری کمک‌های مالی از دوستان و هواداران دخالت دارد، اداره می‌گردد. ما - خانواده من و نگرهبانان- در یک کمون بسیار کوچک و محصور به چهار دیوار بلند از دنیای بیرون جدا هستیم. تمام این مقتضیات کافی است که نشان دهد که چرا من حق دارم نسبت به نگرهبانان خودم اطمینان داشته باشم و بر این باور باشم که امکان خیانت یا جنایت از جانب آن‌ها غیرممکن است.

علیرغم تمام مواظبت‌ها البته امکان نفوذ یک مأمور «گ. پ. او.» به درون نگرهبانی همیشه وجود دارد. مسئولین تحقیقات این پرونده، از همان ابتدا به «رابرت شلدون هارت» مشکوک بودند. او یکی از نگرهبانان بود که قربانی آدم‌ربایی گردید و مسئولین او را همدست در این سوءقصد می‌دانستند. من در پاسخ گفتم:

اگر شلدون هارت مأمور «گ. پ. او.» بود، او می‌توانست بدون هیچ جنجالی من را بکشد و بیست نفر دیگر که از خطر مرگ گریختند را درگیر نکند. علاوه بر این، درست در روزهای قبل از حمله، شلدون هارت مشغول انجام کارهایی مانند خریدن پرنده و تعمیر و رنگ زدن یک قفس برای آن‌ها بود. من هنوز یک بحث قانع‌کننده نشنیده‌ام که بتواند شلدون هارت را به

«گ. پ. او.» وصل کند. لذا من به دوستانم اعلام می‌دارم من آخرین کسی خواهم بود که قبول کنم شلدون هارت در این سوءقصد دست داشته است. شلدون هارت ثابت کرد که شهید دیگری بود که به دست استالین به قتل رسید. مقاله‌ی تروتسکی روز ۸ ژوئن نوشته شد. در ماه ژوئن ۱۹۴۰ جسد شلدون هارت پیدا شد. کسانی که او را ریوده بودند، او را با تیر کشتند. - سردبیر | اگر برخلاف تمام فرض‌های من نقش شلدون هارت در این سوءقصد ثابت گردد، آن موقع باز هم هیچ چیز در ماهیت این حمله عوض نمی‌شود. با کمک یا بدون کمک یکی از نگهبانان، «گ. پ. او.» توطئه قتل من و سوزاندن آرشیوهای من را سازماندهی کرد. این اصل مطلب است.

## اعضای اخراجی حزب کمونیست [شوروی]

حزب کمونیست در اعلامیه‌های خود مجدداً آورده است که ترور افراد در سیستم عملیات این حزب نیست. هیچکس این تصور را نداشت که این سوءقصد را حزب کمونیست سازمان داده بود. «گ. پ. او.» از حزب کمونیست استفاده می‌کند و اما در حزب کمونیست ادغام نشده است. در میان شرکت کنندگان احتمالی در این سوءقصد، آن‌هایی که به خوبی با زندگی داخلی حزب کمونیست آشنایی دارند، شخصی را نام برده‌اند که از حزب کمونیست اخراج شده بود و سپس با انجام برخی خدمات، مجدداً به حزب راه یافته بود. مسأله نوع «اخراج» عموماً در بررسی روش‌های جنایی «گ. پ. او.» بسیار مهم است. فرقه‌ی استالین در دوره‌ی اول مبارزه علیه اپوزیسیون اتحاد جماهیر شوروی، اغلب مخصوصاً کسانی را که در اپوزیسیون ضعیف بودند را اخراج کرده، در شرایط مادی بسیار ناهنجاری قرار می‌داد. سپس

«گ. پ. او.» را می فرستاد تا این افراد را جذب کرده و برای جاسوسی به میان اپوزیسیون بفرستد. بعدها این روش را تکمیل کرده و به تمام احزاب «بین الملل سوم» گسترش دادند.

اخراجی ها را شاید بتوان به دو گروه تقسیم کرد: بعضی ها حزب را به علت اختلافات اساسی ترک و به کرمین پشت کرده و به دنبال راه های جدید می روند. برخی دیگر به علت بی دقتی در نگهداری حساب ها و کارهایی از این قبیل به عنوان جرایم اخلاقی اخراج می شوند. اکثریت دسته ی دوم بسیار وابسته به دستگاه حزب بوده و نمی توانند شغل دیگری بیابند و به امتیازات مقام خود عادت کرده اند. اخراجی های از این نوع برای «گ. پ. او.» بسیار با ارزش هستند، زیرا «گ. پ. او.» آن ها را به ابزار مطیع خود درآورده و به اعمال خطرناک و تبهکاری و جنایت وادار می سازد.

کسی که رهبری حزب کمونیست مکزیک را برای چندین سال به عهده داشت به نام «لابورده» اخیراً به اتهام جرایم بسیار بزرگی اخراج شد: او رشوه خواری کرده، سر اعتصاب کنندگان کلاه گذاشته و از «طرفداران تروتسکی» پول رشوه می گرفته است. آنچه که بیش از هر چیز متحیرکننده است، این است که علیرغم ماهیت شرم آور بودن این اتهامات، لابورده حتی سعی نکرد آن ها را توجیه کند. او نشان داد که اخراج امری ضروری بود به دلیل برخی اهداف مرموز که لابورده جرأت اعتراض به آن ها را نداشت. فراتر از این، او در اولین فرصتی که یافت در مطبوعات وفاداری بی چون و چرای خود را به حزب اعلام داشت، حتی پس از اخراج. همزمان با اخراج او جمعی دیگر نیز اخراج شدند که همگی راه او را دنبال کردند. چنین افرادی هر کاری از دستشان برمی آید. آن ها هر دستوری را اجرا می کنند، به هر جنایتی دامن

می‌زنند تا از حمایت حزب برخوردار باشند. هیچ بعید نیست که آن‌ها را پیش از هر چیز اخراج کردند تا پس از شرکت آن‌ها در این سوءقصد، حزب از هر مسئولیتی محفوظ بماند. دستور این اخراج‌ها و دلایل مربوطه در این نوع موارد از جانب عناصر «گ. پ. او.» که بیش از همه مورد اعتماد هستند از پشت پرده صادر می‌شود.

برای استالین سازماندهی یک قتل به طریقی که بتواند در چشمان طبقه‌ی کارگر جهانی به عنوان تنبیه «دشمن مردم» به دست کارگران مکزیکی تلقی شود، بیش از هر چیز سودمند می‌بود. از این نقطه نظر قابل ذکر است که «گ. پ. او.» مصرانه و مشتاقانه کوشیده است تا مرا به هر قیمتی شده به کارزار ریاست جمهوری مکزیکی، یعنی کاندیدا شدن سرهنگ آلامازان، وصل کند. تعدادی از اعلامیه‌های تولدانو و رهبران حزب کمونیست این استراتژی را به وضوح نشان می‌دهند: یافتن یا ایجاد زمینه‌ی مناسب که به آن بهانه آن‌ها قادر باشند در برابر دشمنان خود مقابله کنند. فهرستی که من احتمالاً در آخر آن قرار ندارم. شکی نیست که در میان میلیشیای کارگری، گروه‌های شوک مخفی وجود دارند که به دست «گ. پ. او.» ایجاد شده و به انجام خطرناک‌ترین مأموریت‌ها فرستاده می‌شوند.

برای به موقع گذشتن از کنار این نقشه، من در روزنامه‌ها مصرانه خواهان ایجاد کمیسیون تحقیق بی طرف شدم تا تمام گزارش‌های دروغین مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. اما حتی بدون این هم افکار عمومی مکزیکی تا کنون به وضوح افترا را رد کرده است. استالینیست‌ها تا جایی که من می‌توانم قضاوت کنم نتوانسته‌اند محافل کارگری را در تنفر از من شریک کنند. در عین حال،

استالین از صبر کردن برای «برانگیخته شدن خشم عمومی» خسته شده و «گ. پ. او.» از او دستور گرفت که طبق روش معمول و مستقیم عمل کند.

## یک سوء قصد دیگر قطعی است

شکست اتفاقی این حمله که با دقت تمام طراحی شده بود، ضربه ای جدی به استالین زد. «گ. پ. او.» باید با استالین خود را بازسازی می کرد. استالین باید قدرت خود را نمایش بگذارد. تکرار این سوء قصد اجتناب ناپذیر است. اما چگونه؟ احتمالاً باری دیگر به شکل یک عمل تروریستی خالص که به همراه خود نه تنها مسلسل که بمب انداز هم خواهند آورد. اما به هیچ وجه نمی شود منکر این شد که آن ها برای سرپوش گذاشتن بر روی عمل تروریستی خود از «خشم عمومی» دروغین بهره جویند. شرم آورترین کارزار مأموران استالین در مکزیک برای این مقصود بیش تر زهر خود را خواهند ریخت.

برای توجیه آزار و اذیت من و سرپوش گذاشتن بر حملات «گ. پ. او.»، مأموران کرملین در باره ی گرایشات «ضدانقلابی» من حرف می زنند. همه ی این ها بستگی به این دارد که درک هر کس از انقلاب و ضدانقلاب چه باشد. قدرتمندترین نیروی ضدانقلاب در عصر ما امپریالیزم است، هم از نظر شکل فاشیستی و هم از نظر توانایی در سرپوش گذاشتن. هیچیک کشور امپریالیستی خواهان اجازه ورود من به خاک خویش نیست. در باره ی کشورهای تحت ستم و نیمه مستقل باید گفت که آن ها به دلیل فشار کشورهای امپریالیستی و یا بوروکراسی مسکو که ارتجاعی ترین نقش را در جهان دارد، از پذیرش من خودداری می کنند. مکزیک دست مهمان نوازی به سوی من دراز کرد به این دلیل که مکزیک یک کشور امپریالیستی نیست، و به این دلیل



حکومت آن ثابت کرد که، به طور استثنایی، به اندازه‌ی کافی از فشارهای خارجی به دور است و می‌تواند بر اساس اصول خود پیش برود. من بنابراین می‌توانم بگویم که بر روی زمینی زندگی می‌کنم که نه بر طبق قوانین، بلکه به عنوان مستثنی بر قوانین بسر می‌برم. در عصری ارتجاعی مثل عصر ما، کسی که یک انقلاب را پشت سر گذاشته باید خلاف رودخانه شنا کند. من هم دارم این کار را به بهترین شکلی که می‌توانم انجام می‌دهم. فشار ارتجاع جهانی تأثیر خود را به طور اجتناب ناپذیری بر سرنوشت شخصی من و سرنوشت نزدیکان من گذاشته است. در این هیچ چیز شایسته‌ای برای من وجود ندارد: این نتیجه‌ی تنیده شدن شرایط تاریخی درهم است. اما وقتی مردمی مانند تولدانو، لاپورده و مانند این‌ها ادعا می‌کنند که من «ضدانقلابی» هستم، من به آرامی از کنارشان می‌گذرم و قضاوت نهایی را به عهده‌ی تاریخ می‌گذارم.

لئون تروتسکی

۸ ژوئن ۱۹۴۰

کویوآکان